۱۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۰۹)

۱۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۰۹) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۰۹ آبان ماه ۱۴۰۱ موضوع : بررسی نهی از مطلق روزه در یوم الشک

- پیش‌گفتار(چکیده)
- عبارت «یعنی» در روایت؛ کلام امام یا افزوده راوی؟
- تأثیر فضا در استظهار معنای کلمه
- تفکیک معانی در فضای تکوین و فضای اعتبار و انشاء
- تناسب حکم و موضوع
- لسان مدیریت امتثال در «کنت علی یقین»
- احتمال دوم در معنای «ازیده»؛ نهی از اضافه عملی یوم الشک به رمضان
- تأیید احتمال دوم در «ازیده» در روایت ابی‌خالد
- احتمال اول در «ازیده» و تعارض آن با روایت شافعی
- اختصاص «یوم وقت له» به فرض فعلیت شک در روایت معمّر

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی نهی از مطلق روزه در یوم الشک

موضوعات فرعی:
شواهد حمل روایات نهی از صوم یوم الشک، بر نهی از مطلق روزه
چرایی نهی از روزه در یوم الشک
تفسیر «یوم وقت له» در روایت معمّر به موارد فعلیت شک
تاثیر فضا در استظهار معنای کلمه
لزوم تفکیک فضای تکوینیات از اعتباریات در فهم معانی
تناسب حکم و موضوع

عبارت «یعنی» در روایت؛ کلام امام یا افزوده راوی؟

شاگرد: در روایتی تعبیر «یعنی» آمده بود، می‌تواند این کلمه برای خود امام علیه‌السلام باشد؟ لذا باید «اعنی» باشد.

استاد: روایت پنجم از باب ششم از ابواب نیت؛

> **عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في يوم الشك: من صامه قضاه وإن كان كذلك، يعني من صامه أنه من شهر رمضان بغير رؤية قضاه، وإن كان يوما من شهر رمضان لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان، ومن خالفها كان عليه القضاء[1]**

شاید بالای نود درصد کسانی که این حدیث را گفته‌اند، فرموده‌اند این «یعنی» یا از هشام بن سالم است، یا از راوات بعدی است یا حداقل از مرحوم شیخ است. این را فرموده‌اند. ولی خب این احتمال صفر نیست که خود امام علیه‌السلام هم فرموده باشند. اما اینکه فرمودید دراینصورت باید «اعنی» بگویند، ببینید در سائر روایات کاربرد بسیار زیادی دارد. در نرم‌افزارها ببینید. در بسیاری از مواردیکه «یعنی» گفته می‌شود، به این معنا است که «معنا چنین است». «اعنی» یعنی من قصد می‌کنم. اما «یعنی» به آن معنا است. کاربردهای فعل عنایت خیلی ظریف بود. «عنیت»، مجهول آن و ... . کاربرد رایجی دارد، در اینکه خود متکلم می‌گوید «یعنی». «یعنی» یعنی معنا چنین است. نه من چنین قصد می‌کنم. حال شما می‌توانید شواهد آن را پیدا کنید. چون من سابقه ذهنی داشته‌ام الآن یک اطمینان دارم که کاربرد «یعنی» برای خود متکلم خیلی زیاد است.

شاگرد: به‌معنای «یقصد» نیست.

استاد: بله، به‌معنای «یُقصد»؛ مقصود این است. یا «یَقصد المتکلم لهذا الکلام، هذا». اینطور چیزی است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۷

تأثیر فضا در استظهار معنای کلمه

بحث ما در روایت هشتم بود. همچنین دیروز مسائلی را از استصحاب عرض کردم. ما در روایت بعدی با مسأله استصحاب کار داریم. من آن را فقط به‌عنوان یک استظهار و یک احتمال خدمت شما گفتم. نگفتم که طول بکشد. به آن فکر کنید و ببینید آیا می‌توانید محلی از اعراب پیدا بکنید یا نه. با فرامایشات دیگر تفاوتی دارد یا ندارد. فقط این نکته را عرض بکنم: توضیحی که من برای واژه یقین عرض کردم، خودش یکی از مصادیق بحث کلیای است که جلوتر عرض کرده بودم. به گمانم آن بحث خیلی مهم است. و آن این است که **هر واژه‌ای با معنایی که دارد، وقتی در یک بستری مطرح می‌شود، نگاه آن فضا به آن واژه، برای آن، بار معنایی می‌آورد، بدون این‌که آن را مجاز کند**. مجاز، استعمال لفظ در غیر ما وضع له است. اما در استعمالات بسیار زیادی که هست؛ مانند «جائنی انسان» احدی نمی‌گوید که مجاز است. اما منظور از «انسان» همه که انسان کلی نیست. الآن شما به وسیله لفظ «انسان» زید را قصد کردید اما مجاز هم نیست. چرا این‌طور بود که نه مجاز بود و نه درعین‌حال آن انسان موضوع له، مقصود نبود؟ بحث‌هایش را کردیم. از آن بحث‌هایی بود که نسبتاً مفصل بود. یکی از چیزهایی که عرض می‌کردم و بسیار مهم است، این است:

واژه‌هایی هست که در فضای حقوق، فقه، علوم اعتباری یک بار معنایی خاصی پیدا می‌کند که اگر همین لفظ را در یک جای دیگری ببرید اصلاً آن معنا را ندارد. چیزی که من دیروز عرض کردم یکی از مصادیق این است. یعنی یقین یکی از این واژه‌ها است. شما ببینید که یقین را در کجا به کار می‌برید. اگر در فضای منطق می‌گویید اصلاً ذهن شما سراغ رفتار نمی‌رود. چون وقتی «یقین» می‌گویید شما کار با واقع‌نمایی دارید که فضای خودش را دارد.

مثل کلمه «عین» را در مباحثه زیاد مثال زده‌ام. «عین» مقابلش غیر «عین» است. اگر در فضای منطق بگویید «عین» مقابلش «ذهن» است. می‌گویید این عینی است نه ذهنی. در جاهای مختلف می‌توانید عین را به کار ببرید. اما وقتی شما در فقه می‌گویید «عین»، چون در فقه یک غرض خاصی دارید که به‌دنبال آن غرض هستید و الفاظ خاصی را به کار می‌برید، «عین» مناسب با آن، معنا پیدا می‌کند؛ بمقابلاتها. ولی منظور من زائد بر مقابلات است. یعنی لفظ با آن اغراضی که در علوم اعتباری مقصود از کاربردش است، یک جوش خاصی می‌خورد، بدون این‌که مجازیت بیاید. عرض دیروز من صغرای این بحث کلی است.

> 6:02

از مثال‌هایی که زیاد عرض می‌کردم این بود که شما در فقه «عین» را زیاد به کار می‌برید. می‌گویید این عین نجاست است. مقابل آن منفعت نیست، بلکه مقابل آن، متنجس است. این عین نجس است، دیگری می‌شود متنجس. اما اگر بگویید «این عین، معامله شده»، مقابلش منفعت است. اگر در منطق بگویید منافع شیء چیست؟ می‌گویید خب خارجیت دارد. اما در فقه نمی‌گویید منافع، عین است. چون در آن جا از عین مقصودی دارید که متناسب با آن مقصود، «عین» را می‌گویید. لذا

منفعت دیگر عین نیست.

همان جا هم مطلبی بود که عرض میکردم. البته میشود که سر آن اختلاف شود. اما عرض من این بود: چیزی که اصالً تزاحم در استفاده نداشته باشد، ولو عین است اما در فقه ارتکازا ابا ء داریم از اینکه بگوییم عین است. شما میگوییدعین خانه، عین کتاب و ... اما آیا میگوییدعین هوا؟ مقابل اینکه ذمه باشد ای منافع باشد؛ اینطور آن را به کار نمی برید. چرا؟ بهخاطر اینکه نوعا کیان مفاهیم حقوقی جایی است که یک نحو تزاحم در استفاده و انتفاع دارد. هوا در دسترس همه هست. اصالً در آن مشکلی ندارند؛ نه کسی در شبانهروز با آن معاملهانجام میدهد، نه سر آن نزاع و تنازعی است، نه انتفاع خاص است و نه تزاحم در انتفاع است. فقیه و کسی که با حقوق سر و کار دارد، میبیند کاری با این ندارد که بگوید عین هوا. چرا؟ چون ریخت هوا طوری است که با مقاصد او ارتباط مباشری ندارد. خب چه مانعی دارد بگوییم عین؟ میگوییم مانعی ندارد. اما مقصود من در حقوق، در فقه و در وضع قوانین طوری است که اینجا مناسبت ندارد.

دیروز این عرض من بود: پس وقتی در مقام حکم شرعی و قانونِانشائی میگویند: «کنت علی یقین»، این یقین باید مناسب با آن بستر و آن مقصود به کار برود. در چنین بستری اگر بگوییم، یقین یعنی همبافتهای از رفتار و حالت روحی، دیگر مشکلی ایجاد نمیکند. این یک مصداقی از آن است. کلیاش خیلی کلی زیبایی است.

شاگرد: مشترک لفظی میشود؟

استاد: نه، «جائنی انسان» مشترک لفظی شد؟ نه. اصالً در اینجا مشترک لفظی نیست. یعنی در معنای دیگر استعمال نشده است. تصرفی در معنا نشده است. متکلم با قصدی که دارد، با رابطهای که بین معنی و مصداق هست، از این رابطه استفاده میکند یک همبافتهای از یک مصداق را در یک شرائط خاصی اراده میکند. ارادهای که اراده استعمالی نیست تا مجاز بیاورد اما درعینحال در مدلول تصدیقی کلام گوینده تأثیر میگذارد. در استظهار ما از مقصود او تأثیر میگذارد.

تفکیک معانی در فضای تکوین و فضای اعتبار و انشاء

شاگرد: این بیانی که دارید را چطور باید در منابع مختلف تفکیک کرد. مثلاً ظنی که در اصطلاح اصول است و ظنی که در آیات استفاده می‌شود، چطور باید اینها را تفکیک کرد؟

استاد: اینکه چطور باید بین اینها تفکیک کرد، عرض من این است: مهمترین چیز انس ذهن شما به عناصر حقوقی-فقهی است. فقه و حقوق و کلاً علوم اعتباری، عناصری دارد که صبغه خاص خودشان را در آن فضا دارند. اما اینها را زود تشخیص نمی‌دهیم. اینکه بزرگان علماء گفته‌اند برخی استدلالات تکوینی را در استدلالات اعتباری آورده‌اند و اشتباه شده -که درست هم می‌گویند- برای همینجا است. یعنی یک عنصر با صبغه عنصر فقهی و حقوقی، دیدنش سخت است. اینها نزدیک هم هستند. اگر بخواهد آن منابع از هم جدا شود، ابتدا باید با این نگاه و عینک انس بگیرید تا وقتی به عناصری که نگاه می‌کنید صبغه فقهیت آن را در آن ببینید. اگر اینطور دیدید، دراینصورت در منابع هم سریع تشخیص می‌دهید. چرا؟ چون مرادگوینده با قرائن حافه، روشن است. شما می‌بینید که او اصلاً نمی‌خواهد فضای شما را بگوید. بلکه چیز دیگری را در فضای دیگری می‌گوید. این کلی عرض من است. حالا باز هم برمی‌گردیم. اینها مطالبی است که تکرار می‌شود. می‌خواستم بگویم واژه‌ای که دیروز گفتم یک پیشنهاد بود. به این عنوان که روی آن فکر کنید. اگر هم درست باشد مصداقی از آن کبرای کلی است. کلاً **در فضای حقوق، انشائیات، اعتباریات، عناصری که جزء مؤلفه‌های علوم هستند، صبغه و رنگی دارند. هر کسی این رنگ را به واسطه انس گرفتن، بشناسد، کارش خیلی جلو است.**

تناسب حکم و موضوع

11:43

شاگرد: شئون دیگری غیر از قانون‌گذاری برای شارع متصور است، لذا اگر فضا تک‌ساحتی بود حرف شما درست بود. اما وقتی شئونات دیگری هم هست نمی‌شود بگوییم این یقینی که به کار برد از کدام ساحت است.

استاد: اینجا همانی بود که من عرض می‌کردم. در استظهار، حرف اول را تناسب حکم و موضوع می‌زند. همه شما به این صورت هستید. یعنی ناخودآگاه به فطرت الهی تا به یک حدیث نگاه می‌کنید، اگر می‌خواهید بفهمید مقصود چیست، ذهن شما به سرعت، سراغ اولین چیزی که می‌رود تناسب حکم و موضوع است. ولو خودتان توجه ندا‌شته باشید. و لذا تناسب حکم و موضوع برای این فضا بسیار مهم است. یعنی درست است که شارع شئونات مختلفی دارد اما برای اینکه شما تشخیص بدهید آلآن که امام علیه‌السلام دارند صحبت می‌کنند در کدام شأن خودشان صحبت می‌کنند، باید اول قدم و محور اصلی را از تناسب حکم و موضوع شروع کنید. من چیزی بیش از این نمی‌دانم. اگر در ذهن شریف شما چیزی هست بگویید. طوری نباشد که من بیادبی کنم. ولی اینطور به ذهن من می‌آید که این تناسب بسیار اهمیت دارد و مثال‌هایی که دارد. اگر بشود یک مقاله بلندبالا و استقرائی نوشته شود؛ از مثال‌های واضح تناسب حکم و موضوع و تفاوت‌های آن باشد. این مثال‌ها بعداً خیلی کمک می‌کند به ناظرین بعدی.

لسان مدیریت امتثال در «کنت علی یقین»

شاگرد: در همین مثال «کنت علی یقین» شارع از کدام شأنش حرف میزند؟

استاد: من گمانم این است که شارع دارد به او ای میدهد؛ موالی تو قبالً یک وظیفه و حکمی برای تو انشاء کرده است، من میخواهم ایات بدهم که چطور از عهده آن امر، در بیایی. مدیریت امتثال است. «کنت علی یقین»؛ یقین بر چه چیزی؟ یقین به یک چیزی که بر آن حکمی بار است. اگر حکم موالی بر این یقین بار نبود با آن کاری نداشتند. در این فضا است. به تناسب اینکه حکم، حکم مدیریت امتثال است، نه انشاء بدوی یک حکم ثبوتی، بلکه میخواهد آن حکم ثبوتی که قبلاً انشاء شده را بندهاش الآن امتثال کند و در زندگی خودش آن را پیاده کند. طبق آن مشی کند، با ملاحظه تمام نظم و عدم اختلال نظام و تسهیل.

شاگرد: میتواند تربیت هم در همین فضا باشد. در همین فضا میخواهد به سمت شکوک نروند، وسواسی نشوند. یعنی میخواهم بگویم حتماً لازم نیست به آن، به صورت قانونی و حقوقی نگاه کرد.

استاد: نه، آن وقت میگویند یقین داری؟!

شاگرد: یقینی داشتی.. .

استاد: یقین به چه چیزی داشتی؟

شاگرد: هر چه .

استاد: نمیشود بگویند هر چیزی. صحبت سر این است که در اینجا وقتی میگویی یقین داشتی، وقتی با آن متیقن به آن نگاه میکنیم، آن متیقن مربوط به شارع است. یعنی متیقن، میخ سابقهای از شارع را میکوبد. صرف اینکه بگویند یقینی داشتی؛ مثلاً مغازه گوشتفروشی پارسال در بازار بود، الآن هم که میخواهی به آن جا بروی، بگو که هست. هیچ ربطی هم به شرع ندارد، این روایت برای آن جا نیست. ولو ضابطه کلیای باشد که آنها هم مصادیق آن باشند. اما الآن که موالی به او میگوید «کنت علی یقین»، یعنی یقینی که سابقه قبلی آن و متیقن تو در ارتباط با انشاء حکم موالی بود.

احتمال دوم در معنای «ازدهٔ»؛ نهی از اضافه عملی سوم الشک به رمضان

در روایت هشتم -«ازدهٔ»- بودیم. طبق روایات شارحهای که بود و فهم خود صدوق در فقیه رضوانالله‌علیه و همچنین توضیح خود روایات و فتوای مشهور امامیه که اینطور جمع کرده بودند، «ازدهٔ» حمل بر نیت شده بود؛ ازدهٔ بالنیه فی شهر رمضان: لایجوز، اما اصوم علی انه من شعبان: یستحب. فتوای مشهور بر استحباب بود. این جمعی بود. احتمال دوم «ازدهٔ» را هم بیان کردیم. تنها روایتی که فعلاً در ذهنم هست که لسانش ذهن را سراغ احتمال دوم میبرد، تنها روایت اول از باب شانزدهم ابواب احکام شهر رمضان است. گمان من این است که لسان این روایت با احتمال دوم در «ازدهٔ» خیلی موافق است. چون حضرت، هم استشهاد به کلام جدشان میکنند و هم واژهٔ «الحق» در آن هست که خیلی نزدیک به «ازدهٔ» است و هم اینکه لسان آن از لسان نیت، ابا‌ء دارد. یعنی ذهن ما سراغ نیت نمیرود.

شاگرد: احتمال دوم را جمعبندی میفرمایید. «ازدهٔ» به چه معنایی شد.

استاد: احتمال دوم این بود: درست مقابل روایت دومی است که شافعی نقل کرده و در کتب شیعه هم هست؛ حضرت فرمودند اگر من یک روز از ماه شعبان را روزه بگیرم، نزد من، احب است تا اینکه یک روز از ماه رمضان را افطار کنم. این روایتی که بود که بحث ما در آن بود. در روایت دیگر چه فرمودند؟ فرمودند اگر من یک روز از ماه مبارک را افطار کنم، نزد من احب از این است که یک روز از ماه شعبان را روزه بگیرم و آن را در ماه رمضان اضافه کنم. این مضمون دوم است. این «ازدهٔ»، یعنی «ازدهٔ بنیتی» که بحث کردیم. معنای دوم چیست؟ معنای دوم این است که من اصلاً رغبتی ندارم که روز دوم را روزه بگیرم. ولو بما انه من شعبان. چرا؟ چون طوری میشود که روزه گرفتن من ولو به نیت شعبان هم باشد، اما عملاً طوری است که دارد یک روز به ماه رمضان اضافه میشود. این معنای دوم است.

> 18:22

شاگرد: در اذهان مردم اینچنین میشود.

استاد: بله، در اذهان مردم؛ عملاً مردم سوم الشک را جزء ماه مبارک میکنند.

شاگرد۲: «لان افطر احب» تا زمانی ادامه دارد که این ذهنیت اصلاح شود و میخش کوبیده شود... .

استاد: ببینید چون بین عوام یک رسم زود جا میگیرد، شارع در آن فرائضی که برایش خیلی اهمیت دارد و در بدنه امت میخ آن را میکوبد، مثل اموری است که تجدیدپذیر میگویند؛ یعنی

به‌گونه‌ای نیست که آن را رها کند و برود. یک چیزی را روز اول بگوید و بعد آن را رها کند و برود. چون این حالت رسومات تجدیدپذیر است. اگر آن را رها کند بعد از مدتی نقض غرض خود او می‌شود. و لذا به مناسبت‌های تکرار می‌شود. یکی از آن‌ها همین «ازدواج» است. یکی از آن‌ها همین روایتی است که الآن می‌خواهم بخوانم. ببینید از لسان این روایت چه چیزی به ذهنتان می‌آید.

شاگرد: برای اینکه رسم نیت وجوب برنگردد، همچنان بهتر است که ما هم سوم الشک را افطار کنیم؟

استاد: هر کجا زمینه‌ی این است که استحبابی...؛ یا علی اذا رأیت الناس یشتغلون بالنوافل فاشتغل بالفرائض.

شاگرد: یعنی می‌فرمایید در زمان ما هم اگر دارد جا می‌افتد که سوم الشک واجب است، بهتر است که ما هم افطار کنیم.

تأیید احتمال دوم در «ازدهه» در روایت ابی‌خالد

استاد: ببینید این روایت برای زمان امام باقر است. اگر شما هم روایتی را پیدا کردید به من هم بگویید. فعلاً در ذهنم تنها روایتی است که لسانش خیلی نزدیک «ازدهه» به احتمال دوم است. چرا؟ چون با نیت هم جور نیست. اگر «ازدهه» را با نیت جمع کردیم، نیت روشن است. قصد میکند از ماه مبارک. خب «ازدهه». چرا قصد میکنی و حال اینکه یوم الشک است؟!

> **عن أبي خالد الواسطي قال: أتيتا أبا جعفر عليه السلام في يوم شك فيه من رمضان فإذا مائدته موضوعة وهو يأكل ونحن نريد أن نسأله. فقال: ادنوا الغداء إذا كان مثل هذا اليوم ولم تجئكم فيه بينة رؤيته فلا تصوموا إلى أن قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من الحق في رمضان يوما من غيره متعمدا فليس بمؤمن بالله ولا بي[1]**

«أتيتا أبا جعفر عليه السلام في يوم شك فيه من رمضان فإذا مائدته موضوعة»؛ بر حضرت وارد شدیم سفره پهن بود. **«و هو يأكل ونحن نريد أن نسأله»**؛ آمده بودیم از ایشان بپرسیم که یوم الشک است، چه کنیم؟

«فقال: ادنوا الغداء»؛ بیایید جلو بخورید. **«إذا كان مثل هذا اليوم ولم تجئكم فيه بينة رؤيته فلا تصوموا»؛** لسان را ببینید. فلاتصوموا، یعنی فلاتصوموا علی انه من رمضان؟! لسانش به این میآید؟! سفره پهن بود، حضرت هم فرمودند وقتی بینه نیامده فلاتصوموا. یعنی «فلاتصوموا علی انه من شهر رمضان»؟! استظهار من از این حدیث این است که لسان حدیث میگوید وقتی بینه نیامد روزه نگیرید، تمام.

«إذا كان مثل هذا اليوم ولم تجئكم فيه بينة رؤيته فلا تصوموا»؛ این یعنی فلاتصوموا علی انه من رمضان؟! لسان این لسان نیست. مخصوصاً اینکه سفره پهن است. لذا یعنی این روزه را نگیرید. ما میخواهیم که روزه نباشید. چرا؟ چون بینه نیامده است. ماه مبارک برای خودش حسابی دارد. وقتی وارد شد با تعظیم، با اجلال، با یقین به اینکه شهر الله است، فریضة من فرائض الله موضوعش بالفعل شده، میخواهیم اینطور باشد. لذا فلا تصوموا.

«إلى أن قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم»؛ استشهادشان خیلی جالب است. **«من ألحق في رمضان يوما من غيره متعمدا فليس بمؤمن بالله ولا بي»**؛ قبلش حضرت فرمودند بیایید بخورید و روزه نگیرید، لذا حضرت «من ألحق» را چطور معنا کردند؟ یعنی «الحق علی انه من شهر رمضان»؟ ای عملاً الحاق کرده باشند؟ چون خود حضرت فرمودند «فلا تصوموا».

شاگرد: اگر «ألحق» قرینه باشد، آن هم برای نیت می‌شود.

استاد: فرمودند «فلاتصوموا»، آن‌ها هم که روزه بودند. ظاهرش هم این است که روزه‌شان را نخورده بودند. چون آمده بودند سؤال کنند. مثل روایت معمر که حضرت می‌فرمایند شما روزه باشید اما به نیت شعبان. اینکه مانعی نداشت. اما چرا می‌گویند بیایید روزه خود را بخورید؟! لسان «فلاتصوموا» لسان این نیست که من با نیت شما کار دارم، الآن روزه هستید، نیت کنید که برای شعبان است، من هم مشکلی ندارم. ولی امام این را نفرمودند. بلکه فرمودند بیایید بخورید. لاتصوموا؛ جد ما فرمودند «من الحق..». اگر این الحاق، الحاق به نیت بود که باید برایشان توضیح بدهند. بگویند جد ما فرمودند «من الحق علی انه من شهر رمضان».

> 24:03

شاگرد: نه‌ی در مقام توهم امر است. چطور برعکس آن ترک می‌شود. ظاهر اولیه الحق در نیت است. نه اینکه عملاً باشد.

شاگرد۲: تعبیر «متعمدا» با نیت نمی‌سازد؟

استاد: نه، تعمد یعنی جهل. متعمدا یعنی یک جایی است که جاهل است، در زندان است، ابر است، در آن جا تعمد نیست. اما جایی که لم تجئکم بیّنه، هیچ مشکلی ندارید، اگر در اینجا شما این کار را بکنید الحاق عملی است. البته من نگفتم صد در صد است. لذا عرض کردم به گمان من لسانش نزدیک به آن است. معنایش این نیست که احتمالی که شما می‌گویید صفر است. این در ذهن من هم بوده که آن فرمایش شما مشکلی ندارد. احتمالش صفر نیست. در اینکه در آن جا هم مقصود به نیت حمل شود. ولی مجموع قبلش و بعدش و نه‌ی، ترجیح را به جانب این می‌برد که الحاق، الحاق عملی است. لم تجئکم بینة فلاتصوموا. نه اینکه صوموا علی انه من شعبان. چون جای این بود که امام علیه‌السلام توضیح بدهند.

شاگرد: «فی» در «ألحق فی» قرینه نمی‌شود که الحاق عملی باشد؟ چون «ألحق بـ» نیست. یعنی ادخال در رمضان هم در آن اخذ شده.

استاد: بله، اشراب شده. یعنی یک نحو محوریت نیت برداشته می‌شود. شما هم اگر روایتی پیدا کردید بفرمایید. من تنها روایتی که با احتمال دوم «ازیده» مقداری هماهنگ است و در ذهنم بود، همین روایت است.

شاگرد۲: اصل این روایت در تهذیب است. مقداری از آن را در وسائل نیاورده اند. ادامه روایت موید نیت نیست؟

> **عن أبي خالد الواسطي قال: أتينا أبا جعفر ع في يوم يشك فيه من رمضان فإذا مائدته موضوعة و هو يأكل و نحن نريد أن نسأله فقال ادنوا الغداء إذا كان مثل هذا اليوم و لم تجئكم فيه بينة رؤية الهلال فلا تصوموا ثم قال حدثني أبي علي بن الحسين ع عن علي ع- أن رسول الله ص لما ثقل في مرضه قال أيها الناس إن السنة اثنا عشر شهرا منها أربعة حرم قال ثم قال بيده هكذا رجب مفرد و ذو القعدة- و ذو الحجة و المحرم ثلاثة متواليات ألا و هذا الشهر المفروض رمضان فصوموا لرؤيته و أفطروا لرؤيته فإذا خفي الشهر فأتموا العدة**

> **شعبان ثلاثين يوما و صوموا الواحد و ثلاثين و قال بيده الواحد و اثنان و ثلاثة واحد و اثنان و ثلاثة و يزوي إبهامه ثم قال أيها الناس شهر كذا و شهر كذا و قال علي ع صمنا مع رسول الله ص- تسعة و عشرين يوما و لم نقضه و رآه تاما و قال علي ع قال رسول الله ص من أفطر يوما من غير عذر متعمدا فليس بمؤمن بالله و لا بي**
>
> **[2]**

استاد: نه دیگر، حضرت فرمودند روز سی و یک را بگیرید. خب روز سی و یکم قطعاً اول ماه مبارک است. حضرت فرمودند «اتموا العده ثلاثین»؛ یعنی سی روز را روزه نگیرید.

شاگرد: یعنی به نیت شعبان بگیریم طوری نیست.

استاد: ولی نگفتند. حضرت فرمودند «فاتموا العده ثلاثین»، یعنی سی روز را روزه نگیرید. فصوموا سی و یکم را. یعنی سی و یکم قطعاً ماه مبارک است، لذا روزه بگیرید. اما نفرمودند سیام را به فلان نیت بگیرید یا نگیرید، بلکه فرمودند نگیرید. اتموا العده. یعنی همینطوری که روزه نمیگرفتید آن را تا سی تا ببرید. نه اینکه روزه بگیرید.

شاگرد۲: فإذا خفي الشهر فأتموا العدة شعبان ثلاثين يوما

استاد: حالا شما دوباره نگاه بکنید.

شاگرد: از تعابیری مانند «غم علیکم» زیاد داریم.

استاد: الآن میرسیم. در همین روایت دوم با همین «غم» کار داریم.

شاگرد: ممکن است که حضرت با تعبیر «من الحق» دارند به خودشان میگویند. چون اگر ایشان روزه میگرفتند، آقایان میدیدند که ایشان روزه هستند و میگفتند ما هم روزه میگیریم، یعنی مراجعه آنها برای این بوده که ببینند امروز اصلاً اول ماه هست یا نه. اگر حضرت روزه میگرفتند عملاً میگفتند که امروز اول ماه است و امروز روزه را بگیریم. اما حضرت که میفرمایند «من الحق» یعنی ناظر به خودشان است. یعنی احتمال آن میرود. یعنی اگر روزه بگیرم دارم الحاق میکنم.

استاد: یعنی چون امام هستم ولو نیت شعبان بکنم، گویا الحاق کردهام. چون منصب امام و اینکه کار ایشان معرضیت داشت، باعث شده که اینطور حرف بزنند. ائمه برخی از اوقات این را کاملاً جا میدادند. یعنی عملاً کاری میکردند که صوم یوم الشک بهعنوان یک چیزی باشد که شارع میخواهد اصلش نیاید؛ اصل بهمعنای پایه - نه اینکه مستحب نباشد. یعنی میخواهد بهعنوان امر امت السلامیه جا نگیرد- ائمه تا میدیدند که این دارد کمرنگ میشود آن را پررنگ میکردند. باید تجدیدپذیر باشد. الآن هم همینطور است. الآن هم اگر یک فقیهی باشد که ببیند دارد صبغه وجوب میگیرد، فوری میگوید نگیرید؛ بیایید اینجا من خودم بخورم تا همه ببینند که امروز از روزهایی است که مطلوب شارع است که آن را روزه نگیرید. فردا روزه بگیرید. حالا به خانه هایی بیایید که همه روزه میگیرند و بچههایی هستند که همه نگاه به پدر و مادر میکنند. او هم میخواهد بگیرد. و لوازمی که دارد. یعنی عملاً یک روزی که یوم الشک است و فی الجمله برای کسانی که قدرت استیفاء منفعت را دارند، کمکم طوری میشود که برای اضعف امت هم میخواهد جا باز کند.

شاگرد: روایت دیگری هم مانند این روایت هست که میگوید بر حضرت وارد شدم و ایشان غذا میخوردند.

استاد: روایتی است که الآن می‌خواهم آن را بگویم.

شاگرد۲: این روایت اول برای کدام باب بود؟

استاد: باب پنجم، ابواب وجوب صوم، روایت دوم.

شاگرد: روایت قبلی باب شانزدهم بود.

استاد: بله، باب شانزدهم ابواب احکام شهر رمضان، روایت اول.

> 30:04

شاگرد۲: «من الحق» آن برای خود پیامبر است، برای آن‌ها نیست.

استاد: بله، ایشان هم منکر این نبودند که الحق را حضرت فرمودند. گفتند «الحق» که حضرت فرمودند، امام الآن بر خودشان تطبیق می‌کنند. یعنی منافاتی با نیت نداشته.

شاگرد: مگر نقل از رسول الله نیست؟ رسول الله آن موقع این کلام را فرموده‌اند. وقتی در همان زمان رسول الله فرموده‌اند دیگر معنا ندارد که امام علیه‌السلام بر خودشان منطبق کنند. «ال یؤمن بالله و ال بی» کلام رسول الله است.

استاد: بله، «الحق» که حضرت فرمودند در این مقامی که حضرت تطبیق کردند، اگر خودشان آن شأنیت را نداشتند، ممکن بود که آن را نگویند. این فرمایش ایشان است.

شاگرد۲: یک احتمال است، ظاهر که نیست.

استاد: بله، اینها احتمالاتی است. اگر بخواهیم در مباحثه هر احتمالی را ترجیح بدهیم و سر برسانیم و بگوییم چند درجه دارد، خیلی طولانی می‌شود. من می‌گویم که مطرح شود. شما در مباحثه خودتان آن را بحث کنید و مطالعه کنید.

---

[1] همان ج۷ص۲۱۶

[2] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج۴، ص: ۱۶۱

احتمال اول در «ازده» و تعارض آن با روایت شافعی

اینجا مباحث خیلی خوبی هست که به بعدی ها هم مربوط می‌شود. فقط «ازده» را اشاره کنم. چون بعداً در روایت باب ششم، حدیث دهم آن جا عرض می‌کنم. در «ازده» ما گفتیم جمع راجحی که علماء انجام داده‌اند به نیت است، اما همان جا روایت بعدی که در فقیه بود، شافعی برایش یک ضمیمه‌ای نقل کرده که ضمیمه او حتی جمع به نیت را هم مشکل می‌کند. من قبلاً به آن اشاره کردم که می‌رسیم. تنها به اشکالش اشاره می‌کنم. او می‌گوید یک نفر آمد -عدل واحد- که به هلال شهادت داد، حضرت فرمودند: «لان اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شهر رمضان، و امر الناس ان یصوموا». ضمیمه شافعی کار را مشکل می‌کند. چرا؟ چون ما گفتیم نیت کن علی انه من شعبان، خب این خلاف بینه یک نفر است. یک نفر بینه آورده، این بینه او بینه این بود که ماه شعبان باقی است؟ ای عدل واحد بر این است که ماه رمضان داخل شده؟ «فامر الناس ان یصوموا»، یعنی یصوموا انه من شعبان؟! خلاف ظاهر بینه است. پس «ازده» در اینجا در تعارض با این روایت به نقل شافعی خیلی قوی می‌شود. یعنی دیگر با نیت هم سختمان است که آن را جمع کنیم. حالا باید چه کار کنیم؟ اولاً اینکه نقل آنها است. خودش هم مردد می‌گوید. مهمتر اینکه اگر درست باشد یک افقهایی باز می‌شود.

شاگرد: عدل واحد که بینه نیست.

استاد: خب شافعی که اینطور گفته است. بعد هم می‌گوید با عدل واحد ماه ثابت نمی‌شود. ولی این از حضرت نقل شده که یک نفر آمد و حضرت یک جمله‌ای به این صورت را فرمودند: «لان اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شعبان و امر الناس ان یصوموا». «امر الناس ان یصوموا» هم مردد است.

البته در این خصوص بعداً عرض می‌کنم؛ در وسائل هم هست. فرموده‌اند که ما در فطر دو مرد عادل می‌خواهیم. اما در صوم حتی مرأه واحده هم کافی است. این در وسائل هست. لذا گفتم فتح باب جدیدی است. اگر حرف شافعی درست باشد در اینجا مطالب خوبی به دست می‌آید.

شاگرد۲: عدل واحد در عامه فتوای حسابی است.

استاد: همان جا که خود شافعی قبول نمی‌کند.

شاگرد۲: نه اینکه همه قبول داشته باشند اما فتوای شایعی است.

استاد: علی ای حال این فعلاً بماند. این در ذهن شریفتان باشد که با ضمیمه شافعی جمع با نیت هم مشکل پیدا می‌کند. یعنی در اینجا حضرت مردم را امر کرده‌اند که با عدل واحد روزه بگیرند. یعنی عملاً زیاد کرده‌اند. با عدل واحدی که حجیت شرعی ندارد گفته‌اند که با نیت «علی انه من شهر رمضان» روزه بگیرید.

شاگرد: احتمال نمی‌دهیم که اطمینان پیدا کرده باشند؟

استاد: احتمالات زیادی در اینجا مطرح است. انشاءالله بعداً که رسیدیم عرض می‌کنم. اصلاً فتح باب جدیدی است برای خیلی از مسائلی که آن‌ها هم پر فایده است.

اختصاص «یوم وقت له» به فرض فعلیت شک در روایت معمّر

خب حالا روایت دوم را ببینید. روایت دوم باب پنجم. روایتی است که بحمدالله از حیث سند متفقٌ علیه است. یعنی آن هایی هم که سختگیری میکنند، سند را صحیح میدانند.

شاگرد: نسبت به روایت اول فرمودید که سه معارض دارد. معارض دوم آن، روایت محمد بن مسلم بود. اما معارض سوم را نگفته بودید. نمیخواهید معارض دوم و سوم را بررسی کنید؟

استاد: بحث میکنیم. اتفاقا گاهی اوقات برخی از مطالب را میگوییم تا بماند برای بعد اما فراموش میکنم، این تذکرها خیلی خوب است. ولی چون میخواهیم جلو برویم، ابتدا چیزی را که نگاه کردهام را عرض میکنم به آنها هم میرسیم. روایت کاهلی بعداً میآید. چون مضمون روایت کاهلی با روایت دهم یکی است. روایت نهم و دهم در باب ششم همین روایت کاهلی است. ولی نکتهای که هست آن جا از امیرالمؤمنین علیهالسلام است، وقتی از روایت اول رد شدیم یک جمع بهتری میشود.

> 36:42

الآن این روایت دوم را عرض میکنم. بهخاطر اینکه ذیل این روایت دوم از نظر فضای بحث مطالبی مطرح میشود که به آن جمعها کمک میکنند.

ابتدا من روایت را بخوانم و اصل بزنگاه حرف و روایت خالد را مطرح کنم، شما هم مطالعه کنید.

> **عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي الصهبان، عن علي بن الحسين (الحسن) بن رباط، عن سعيد الأعرج قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني صمت اليوم الذي يشك فيه فكان من شهر رمضان أفأقضيه؟**
>
> **قال: لا هو يوم وقت له[1]**

«عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي الصهبان، عن علي بن الحسين (الحسن) بن رباط»؛ حسن درست است. «عن سعيد الأعرج»؛ سند خوب است. مرحوم مجلسی در مرآت دارد که سند صحیح است. با اینکه در مرآت طبق مشهور مشی کردهاند. هیچ مشکلی ندارد. یکی از روایات عالی السند است که شاید متفقٌ علیه کل است. گمان نمیکنم در هیچ کتابی شبههای در آن کرده باشند. در نجاشی هم توثیق های صریح آمده است، لذا سند مشکلی ندارد.

«قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني صمت اليوم الذي يشك فيه فكان من شهر رمضان أفأقضيه؟ قال: لا هو يوم وقت له»؛ آن چه که الآن می‌خواهم عرض کنم این است: مفاد این روایت روشن است. با بحث‌های ما هم که خیلی جور است. «وقت له»؛ یعنی دخول ماه مبارک منوط به یقین به آن نیست. حکم ماه مبارک بالفعل شده است و شما هم آن را بدون یقین گرفته‌اید اما بعداً که فهمیدید، قضا نیازی نیست. کلمه «وقت» در روایات بسیار زیادی آمده است. اصلاً وقتی شما این‌ها را که ردیف کنید می‌بینید چقدر روایات در لسان معصومین علیهم‌السلام آمده که تعبیر به توفیق الهی شده است. «قد وقع الوقف»؛ یعنی حکم ثبوتی با اتیان تو در خارج مطابق و وفق هم قرار گرفته است.

یک حدیث هم برای ابن خلّاد است. از پارسال هم این روایت را یکی از آقایان نوشته بودند و به من داده بودند. همانطوری که وعده داده بودم این روایت ذیل حدیث دوم مطرح می‌شود. مباحث خوبی هم دارد. من سؤال آن را بگویم تا ببینید چطور سرنوشت بحث عوض می‌شود. البته برای مقصود ما که یقین جزء ماه مبارک هست یا نیست، تأثیرگذار نیست. ولی برای مباحث یوم الشک خیلی مهم است.

ببینید حضرت فرمودند «یوم وقت له». همه می‌خوانیم «صمت اليوم الذي يشك فيه»، خب این به چه معنا است؟ سی ام ماه شعبان است. روز سی ام ماه شعبان یوم الشک است. من هم روزه گرفتم لذا «وقت». این ظاهر حدیث می‌شود که روشن است. روایت ابن خلاد در همین باب، روایت دوازدهم است. مرحوم مجلسی روایت ابن خلاد را تعبیر به «کالصحیح» کردند. حال سند آن جای خودش. طریق شیخ به معمر بن خلاد...؛ ایشان مَعْمَر ضبط کرده‌اند، شما دیدید که مَعْمَر است یا مُعَمّر؟

شاگرد: مُعَمر.

استاد: مُعَمّر ضبط شده؟ دیدید که آن شخص سنی، مَعْمَر بود. یعنی ایشان نامش مُعَمّر بوده و دیگری که سنی است و در روایت زهری آمده مَعْمَر است.

این مُعَمّر چه می‌گوید؟ آن چیزی که برای ما مهم است این است: ذهن معمر روی پایان حرف امام علیه‌السلام تأکید می‌کند؛ یوم وقت له. تعبیر «وقت له» در ذهن معمر پر رنگ است. می‌گوید من چرا خودم را از توفیق الهی محروم کنم. با این ذهن پر رنگ محضر امام رضا علیه‌السلام می‌آید. می نشیند و می‌بیند مائده آمد. بعد از زوال هم بوده. مائده آمد و حضرت فرمودند بیا بخور. گفتند که من روزه گرفته‌ام.

> **محمد بن الحسن باسناده عن معمر بن خلاد عن أبي الحسن عليه السلام قال: كنت جالسا عنده آخر يوم من شعبان ولم يكن هو صائما فأتوه بمائدة، فقال: ادن وكان ذلك بعد العصر، فقلت له: جعلت فداك صمت اليوم، فقال لي: ولم؟ قلت: جاء عن أبي عبد الله عليه السلام في اليوم الذي يشك فيه أنه قال: يوم وقف له، قال: أليس تدرون أنما ذلك إذا كان لا يعلم أهو من شعبان أم من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان كان يوما وقف له، فأما وليس علة ولا شبهة فلا، فقلت: أفطر الآن؟ فقال: لا. الحديث[2]**

«كنت جالسا عنده آخر يوم من شعبان ولم يكن هو صائما فأتوه بمائدة، فقال: ادن»؛ بیا بخور. **«وكان ذلك بعد العصر، فقلت له: جعلت فداك صمت اليوم»؛** امروز را روزه گرفته‌ام. **«فقال لي: ولم؟»؛** حال ببینید آن چیزی را که در ذهنش پررنگ است، جلو می‌اندازد.

چرا روزه گرفته‌ای؟ **«قلت: جاء عن أبي عبد الله عليه السلام»؛** همین روایتی که ما الآن می‌خوانیم است. **«في اليوم الذي يشك فيه أنه قال: يوم وقت له»؛** خب امام چه کار کردند؟ اما سراغ «یوم یشک فیه» می‌روند و آن را پر رنگ می‌کنند. ببینید سر نوشت استظهار از ده‌ها روایتی که در یوم الشک است، عوض می‌شود. چه فرمودند؟ فرمودند چرا اول روایت را نمی‌گویی‌م که جد ما چه فرمودند. «عن الیوم الذی یشک فیه». یعنی شک باید بالفعل باشد. به صرف اینکه سیام شعبان است، همینطور روزه می‌گیری؟! چه کسی گفته صرف سیام ماه شعبان بودن، یوم الشک است؟! با هم معادل نیستند. ما می‌گوییم «یشک»؛ باید یک شکی بشود. اگر شک نشود که هیچ می‌شود.

«قال: أليس تدرون أنما ذلك إذا كان لا يعلم أهو من شعبان أم من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان كان يوما وقت له، فأما وليس علة»؛ یعنی ابر نیست. **«و لا شبهة»؛** شبهه هم نیست. «فلا»؛ این دیگر روزه ندارد. **«قلت: أفطر الآن؟»؛** الآن افطار کنم؟ حضرت فرمودند نه، افطار نکن.

این روایت معمر است. سؤالی که من برای یک شنبه عرض می‌کنم این است: شما روایاتی را ببینید که در آن «یشک» آمده. این توضیح امام علیه‌السلام استظهار از تمام روایات «یشک» را عوض می‌کند. یعنی شما می‌گویید پس باید در شرائطی باشیم که شک بالفعل باشد. لذا آن حاج آقا فرمودند روایت معمر دال بر این است که تلسکوپ مجزی نیست. چرا؟ چون اگر تلسکوپ مجزی بود علی ای حال ممکن بود که با تلسکوپ ببینیم. چرا حضرت فرمودند وقتی علت و شبهه‌ای نیست، بخور؟! ایشان به این روایت استشهاد کردند. این از روایات مهم باب است.

> 44:43

پس این را ببینید. ببینید که باید چه کار کنیم. شما تا یک شنبه روایاتی که در آن‌ها «یشک» هست را مرور کنید، من دو- سه روایت پیدا کرده‌ام که خلاف این باشد. من شماره گذاشته‌ام. ده جور شبهه در روز سیام هست. روز سیام ماه شعبان می‌تواند محمل ده جور شک باشد. یوم الشک از ده حیث بشود. من شماره گذاشته‌ام. شما هم به آن فکر کنید. اگر هم بیشتر شد بهتر. این‌ها شقوقی هست که در حدیث است.

شاگرد: معمر از امام کاظم علیه‌السلام نقل می‌کنند. اما شما فرمودید از امام رضا علیه‌السلام است.

استاد: امام رضا علیه‌السلام ابی الحسن الثانی هستند. ولی اینکه در اینجا کدام یک از آن‌ها است باید دوباره نگاه کنم.

شاگرد۲: مدیریت امتثال را در مقام طبیعت و فرد هم بررسی می‌کنید؟

استاد: انشاءالله به آن‌ها می‌رسیم. این بحث‌هایی است که هم حدیث جلو برود.

شاگرد: بطیخ به‌معنای هندوانه است یا به‌معنای خربزه؟

استاد: هر دو است. البطیخ الاحمر هندوانه است. البطیخ الاخضر خربزه است.

شاگرد: اینکه در روایت آمده است کدام یک از آن‌ها است؟ من از بچگی شنیده‌ام الماء بعد الفواکه... . البته نمی‌دانم روایت است یا نه.

استاد: من احتمال میدهم که چون سائر روایات هم دارد و شواهدی هم دارد، وقتی مطلق گفته میشود منظور بطیخ اخضر باشد. آن جایی که بخواهند تصریح کنند البطیخ الاحمر میشود.

شاگرد: بطیخ احمر در روایات هم آمده است؟

استاد: لغت را ندیدهام اما در روایات الآن یادم نمیآید. ولی گاهی از تناسب آثار و خواصی که حضرت در برخی روایات میگویند آدم میفهمد که این خواص برای خربزه نیست. این برای هندوانه است. مرحوم مجلسی در بحارالانوار اینها را آوردهاند یا برایش یک باب دارند. شاید باب به همین عنوان باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۲

[2] همان ۱۵